

میعت پیامبر رحمت

محمد به مرز چهل سالگی رسیده بود. تبلور آن رنج مایه ها در جان او باعث شده بود که اوقات بسیاری را در بیرون مکه به تفکر و دعا بگذراند...



محمد به مرز چهل سالگی رسیده بود. تبلور آن رنج مایه ها در جان او باعث شده بود که اوقات بسیاری را در بیرون مکه به تفکر و دعا بگذراند، تا شاید خداوند بشریت را از گرداب ابتلا برهاند او هر ساله سه ماه رجب و شعبان و رمضان را در غار حراء به عبادت می گذرانید.

– آن شب، شب بیست و هفتم رجب بود. محمد غرق دراندیشه بود که ناگهان صدایی گیرا و گرم درغار پیچید:
#171;بخوان!'

– محمد درهراسی و هم آلود به اطراف نگریست! صدا دوباره گفت: بخوان!
– این بار محمد بابیم و تردید گفت: #171;من خواندن نمی دانم'.

صدا پاسخ داد: #171;بخوان به نام پروردگارت که بیافرید، آدمی را از لخته خونی آفرید، بخوان و پروردگار تو را ارجمندترین است،
همو که با قلم آموخت، و به آدمی آنچه را که نمی دانست بیاموخت'.....'

و او هر چه را که فرشته وحی خوانده بود باز خواند.
– هنگامی که از غار پایین می آمد زیر بار عظیم نبوت و خاتمیت، به جذبه الوهی عشق بر خود می لرزید از این رو وقتی به خانه رسید به خدیجه که از دیر آمدن او سخت دلواپس شده بود گفت: #171;مرا بیوشان، احساس خستگی و سرما می کنم!'
و چون خدیجه علت را جویا شد گفت: #171;آنچه امشب بر من گذشت بیش از طاقت من بود، امشب من به پیامبری برگزیده
شدم!'

خدیجه که از شادمانی سر از پا نمی شناخت، در حالی که روپوشی پشمی و بلند بر قامت او می پوشانید گفت: #171;من مدتها
پیش در انتظار چنین روزی بودم می دانستم که تو با دیگران بسیار فرق داری، اینک به پیشگاه خدا شهادت می دهی که تو آخرین
رسول خدایی و به تو ایمان می آورم'.....'

– پس از آن علی که در خانه محمد بود با پیامبر بیعت کرد.

ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد
دل رمیده ما را انیس و مونس شد

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت
بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد

ببوی او دل بیمار عاشقان چو صبا
فدای عارض نسرین و چشم نرگس شد

بصدر مصطبه ام می نشاند اکنون دوست
گدای شهر نگه کن که میر مجلس شد

طربسرای محبت کنون شود معمور
که طاق ابروی یار منش مهندس شد

لب از ترشح می پاک کن برای خدا

که خاطر به هزاران گنه موسوس شد

کرشمه تو شرابی به عارفان پیمود
که علم بی خبر افتاد و عقل بی حس شد

چو زر عزیز وجودست شعر من آری
قبول دولتیان کیمیای این مس شد

خیال آب خضر بست و جام کیخسرو
بجرعه نوشی سلطان ابوالفوارس شد

زراه میکده یاران عنان بگردانید
چرا که حافظ از این راه برفت و مفلس شد